

می‌رسیده باشد، حد بدان می‌برد که چرا آن صاحب ده تومان یا بیست تومان شده، و من نیستم؟ و در فکر آن [مال] و عمر خود را صرف می‌نماید، یا آن شخص را مثل خود می‌کند، یا آنکه به حسد و بغض و عداوت آن، بیچاره [خود را] از عمر بی‌نصیب می‌کند.

در خصوص ولایت مرو، که اعلی‌صاحب دولت و ثروت آن پدانش توهمان هرگاه برسد، لابد است که آن شخص زهرچشم حسودان و بغض و عداوت حاسدان [را هدف گردد. و] اموال و ائاث الیبت آن یا به تاراج حادثات یا میراث خوار پایه ضبط حاکم [می‌رود] یا نصیب دزدان می‌گردد. و سایر عوام الناس این ولایت را اموال و ائانه نمی‌باشد، سوای یکصد من غله یا بیست من یا ده من کشته خشک زردالو و باغ خرابه‌ای که پنجاه درخت اگر داشته باشد، و هرگاه اول سال داشته باشی، یقین حاصل است که آخر سال به جهت عدم آذوقه، ائاث الیبت خود را که به قدر یک من مس مکسور و یک ثوب قبای قدک آبی [است]، هرگاه ممکن آن باشد، باید به قیمت درآورده، و آن تتمه آخر سال را به هزار مشقت و تعب به انتها برسانی. و صاحب دولت در مرو ممکن نیست، و چیزی که وفور دارد، غیبت و حسد و طمع و تکبر [است] بدین جهت است [که] همیشه اوقات احوال آن طایفه در خلل و پریشانی است.

القصة، صاحب دولت در مملکت هندوستان بسیار است. و صاحبقران دوران، چندان از خزانه و جواهرات و مرصع آلات بارگیری دواب سرکاری نمودند، که محاسب و هم از تعداد آن عاجز و قاصر است. و غازیان و سرکردگان و سرخیلان، آن مقدار نقد و جنس تصرف کردند، که از بارگیری عاجز گردیدند. و صلاحی عیش و نشاط در آن ایام به میان خاص و عام افتاده بود.

چه خوش دولت است عزت جاه و مال که بسیار شادی و کمتر زوال ندیدم در این عرصه روزگار رسد دولت هیچ کس برکمال

## ۱۴۰

شیخون آوردن جماعت هندوستانی بر عساکر نصرت مآثر صاحبقرانی  
و خائب و خاسر گردیدن ایشان و قتل عام فرمودن دارای گیتی‌ستان  
شاه جهان آباد را

اما چون دارای دوران و آن برگزیده سحان، چند یومی در عمارات محمدشاهی مجلس خود را به عیش و نشاط گذرانید، و آوازه ورود میمنت نمود به نواحی کل ممالک هندوستان منتشر گردید، جمعی از هندویان و ارونه کار بتگاب خوار، که در اصل

[شاه] جهان آباد به پهلوانی و دلآوری موصوف بودند. در عالم بنگ و چرسا به قدر سیصد چهارصد نفر از آن طایفه متفق اللفظ گردیده، که شیخون بر سر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده، احدی را زنده نگذارند.

و در آن شب، در محلات و کوچه و بازار شاه جهان آباد افتاده، اعلی و ادنی آن دیار را مخیر در حباب گردانیدند که در نیمه فریاد شب همینکه صدای بوق هندی بلند گردید، از یمین و یسار حمله بر سپاه اشرار کرده، در مکان خواب ایشان را قتل و اسیر خواهیم گردانید.

به همین اراده باطله آن طایفه جهال به قدر دویست سیصد هزار نفر را از این مقدمه آگاه کرده، و در شب موعده از یمین و یسار محلات و کوچه و بازار [با]...؟ و چوب و چماق و اولاً به خانه‌هایی، که از عاقر منصوره برخی آشنایی بهم رسانیده و به عنوان ضیافت آمده بودند ریخته، و آن گروه مهمان را به قتل رسانیدند. و از آن جماعت مهمان چند نفری زخمندار و مجروح خود را به محله خیابان، که محل اقامت عاقر منصور بود، رسانیده مین‌باشیان و پانصدباشیان را از جمعیت آن طایفه اشرار آگاه گردانیدند.

چون ضابطه صاحبقرانی چنان بود که در هر مکان و محل که سپاه منصور تزلزل می‌کردند، دور و دایره خود را سنگر بسته کشیکچیان تفنگچی در محافظت اشتغال داشتند، در آن محل مین‌باشیان دسته‌های خود را جایی قرار و آرام داده، عموم سپاه در آن نیمه شب دهته گذرگاه و محلات و پشت‌بامها و مکانهای بلند را [محافظت] نمودند. در این محل به قدر سی‌چهل هزار نفر هندوی تباه روزگار از اول خیابان که به قدر نیم میل راه تا اراک محمدشاهی فاصله داشت که از سپاه منصور جمعی از آن مقدمه آگاهی یافته بودند و ابتدای آن خیابان بازار یزازی طویل بود که سقف آن به گل و چوب ساخته بودند و آن طایفه اشرار از میان همان بازار حمله بر سپاه ظفرشمار نمودند، که در آن محل غازیان جلالت نشان دست به شمشیر سر راه آن طایفه مردود را گرفته، به مجادله اشتغال ورزیدند.

اسدیگ مین‌باشی که در کاربینی و سپاهیگری حلقه در گوش گردنکشان عالم [کشیده] بود، جمعی از غازیان خود را در دهته آن بازار به مجادله گذاشت. و خود با موازی سی‌چهل نفر با دوسه انبان باروت در بالای آن بازار چند قدمی رفته، باروتها را ریخته، آن بازار را آتش داده، خود معاودت نمود. که بیکدفعه آن ساپاط عظیم آتش گرفته، هندویان عریان به نهی که مردگان خود را در آتش سوزان می‌سوزند، در حین زندگی خود را محاط [چهار] موج آتش دیدند. و به هر طرف که اراده فرامی‌کردند، گرفتار عصیان خویش گردیده، با کردار ناصواب خود رام‌رام گویان کباب، و چون دانه‌های سپند بر طرف می‌گردیدند. اما از هر طرف محلات صدای غلغله و یورش

۱- نسخه: جوش.

۲- به قدر جای يك کلمه در نسخه سفیدمانند.

۳- نسخه: ثبات.

آن طایفه به اوج گردون رسیده، و به صرب جزایر و تیغ و تیر عساکر منصور به قتل می‌رسیدند.

چون صدای ... و آشوب و فتنه و شین به چرخ برین رسید، خلیل بیگ، که از جمله اخلاص کیشان آن درگاه آسمان‌چاه بود، خود را به ارباب شاهی رسانید. و هر چند به پاسبانان حرم محترم و خواجگان مکرم صاحبقرانی تقریر وقوع این مقدمه نمود، [که] دارای زمان را آگاه گردانند، احدی جسارت آن امر خطیر را نمی‌کرد. بناچار آن مرد مردانه قدم در میان حرمخانه گذاشته، به فریاد درآمد. کنیزان و خدمتگزاران خاصه در محلی که نواب همایون در خواب بود، به عرض اقدس رسانیدند که [خلیل بیگ] آمده، و نوحه و نداد و بیداد می‌کند. دارای زمان سراسیمه بیرون خرامید، و استفسار آن جرأت و جلالت که قدم در حرم گذاشته بود نمود. چگونگی جمعیت و کثرت و مجادله عساکر منصور را به عرض اقدس رسانید.

حضرت گیتی‌ستان از شنیدن این مقال و آگاهی دادن آن مرد نیک‌مآل از حرمخانه به خارج مهمانخانه خرامید. او ۷ حارسانی [را] که در محافظت حرمخانه و غیره اشتغال داشتند، مقرر فرمود که جمعی دور و دایره برجهای آن حصار را مسدود کرده، جابجا کشیکچی تعیین فرمود. و جمعی از غلامان خاصه را مقرر گردانید، که دور عمارات محمدهشاهی را نیز مضبوط داشتند، که هر گاه مرغی بدان جانب پرواز نماید، به قتل بیاورند.

و جمعی از نسقچیان و همیشه کشیکان را مقرر فرمود، که به میان عساکر منصور رفته، قدغن نمایند که: احدی از سنگری که دارد قدم به خارج نگذارد. و هر گاه مخالف زور آور شود، در مجادله کوشیده، تا طلوع آفتاب خودداری نمایند. که انشاءالله تعالی در سرزدن ابرش فلک نیلگون حصار، به ضرب شمشیر آتش کردار، دمار از روزگار این طایفه اشرار برخواهم آورد.

و بندگان همایون، بر بالای شاه‌برج آن حصار برآمده مقرر فرمود که مشعل بسیار روشن گردانند که از شعاع مشاعل و مهتابی [ها] آن شب چون روز نورانی گردید. و اما در محلی که عساکر منصور آن نار را افروختند، از علامات شرارت آن آتش [در] چندین محلات و بازار در گرفت، به مثابه‌ای که گویا در آن شب صور محشر دیدند، و نموه فرغ اکبر ظاهر گردیده. چون نسقچیان و جارچیان فرمان مطاع را گوشزد مین‌باشیان و یوزباشیان و سایر غازیان گردانیدند، هر یک در جا و مکان خود قرار یافته، به آتش دادن جزایر و تفنگ مبادرت می‌کردند. اما هندویان روسیاه، از ضرب صدعات عساکر قزلباش و شراره آتش سوزان راه فرار پیش گرفته، خود را به سوراخهای چاه و مخزن آنها انداخته، مخفی می‌گردیدند.

تا هنگامی [که] ابلق تیز رفتار بدین چرخ میناکار سوار گردیده، از اشعه تیغ لمعان‌نشان جهان را منور و مزین ساخت، مین‌باشیان عظام و سرکردگان کرام که در

آن شب داد مردی و مردانگی داده بودند، به خدمت پارتیت صاحبقرانی مشرف، و چگونگی یورش آن طایفه را به یاقه سریر معدلت مصیر همایون عرض [نمودند].

حسب فرمان دارای جهان، چنان مقرر شد که: از این مقدمات مصمصام الدوله و قمرالدین خان گاه باشد اطلاع داشته باشند.

امناهی دولت دوران عدت به عرض عاکفان سده سنیه همایون رسانیدند که: خوانین مذکور و موازی چهارصد نفر دیگر از معتبرین سرکردگان محمدشاهی، همروزه در میان ارک و در عبارات محمدشاهی می باشند.

در این وقت مصمصام الدوله وارد، و از چگونگی گفتگوی صاحبقرانی مطلع گردیده، به عرض همایون رسانید که: فدای آستان معدلت بیانت، هر گاه از این مقدمه مذکوره این غلام و سایر غلامان هندوستانی که در عبارات شاهی می باشیم، مطلع بوده باشیم، خون ما و مال ما برسگ دولترای صاحبقرانی مباح، و واجباً قتل خواهیم بود، بندگان گیتیستان فرمود که: چون شما را و سرداران را اطلاعی نمی باشد، مسلم باشند، اما غضب قیامت لهب صاحبقرانی در جوش آمده، مقرر فرمود عموم سکنه شامجهان آباد را قتل عام نمایند.

عساکر منصور از شنیدن این سخن [غضب] مشحون، بیکدفعه موازی یکصد هزار نفر دست به مشیر حمله به میان محلات و کوچه و بازار و خانه های سکنه آن دیار کرده، به قتل کردن اشتغال ورزیدند. و از صغیر و کبیر و برنا و پیر هر کس که یافتند و جستند، در قتل آن مضایقه نکرده، از جان غازی می ساختند و دختران ماهروی و زنان عصمتجوی را اسیر سر پنجه تقدیر گردانیدند، [دود] بی ناموسی از خان و مان هر صاحب مکت و ثروت بر آوردند.

و از قول اکثر راویان چنین استماع افتاد که جمعی از عساکر منصور به میان اصل قلعه رفته، در خانه سکنه آن دیار طرح بزم و جشن افکنده، چون سرگرم مست شراب و سرور گشتند، خود را به خانه هندویان که در آن دور و دایره سکنی داشتند انداخته، به تاراج و بی ناموسی آغوش گشودند، و چند نفر از هندویان را زخمبار، و چند نفر دیگر را مقتول، و از اموال و اثاث البیت آن طایفه آنچه به نظر ایشان درآمد عتفاً تصرف کرده، حمل و نقل اردو گردانیدند، نظر به رسوایی و بی اندامی آن جمع جهال فساد پیشه، جماعت هندوستانی را رگ حمیت و مردی به حرکت آمد، آن مقدمه به صدور انجامیده.

به هر تقدیر، چون در اصل چنین مقرر شده بود، در آن روز فتنه اندوز از طلوع

۵- در حاشیه به خط دیگری اضافه شده، و ظاهراً از جهانگشا (ص ۲۳۲) خلاصه شده است: و سید نیاز خان داماد قمرالدین خان یا شاهوارخان یا جمع کثیری در مستی شراب بر سر قیلخانه نادری ریخته، فیلوان باشی را مقتول و فیلخانه را تاراج [کرده بودند] که در آن روز به قدر پانصد نفر از اعزه واعیان هند بودند گرفته، به دربار معدلت مدار نادری آوردند. قتل همگی ایشان فرمودند.

نیر اعظم تا محل زوال، عساکر متمسور در قتل و غارت جماعت شاهجهان آبادی کوشیده،  
دجله‌های خون جاری گردیدم.

و این مقدمه را امنای دولت هندوستانی معروض رای شریف محمدشاه گردانیدند.  
آن پادشاه گردون‌جاء با هزار خجالت وارد حضور ساطع‌النور صاحبقرانی گردید. و  
التماس جرایم جماعت مذکوره را نمود. نظر به مروت و شفقت صاحبقرانی، و بنا به  
خاطر پادشاه گورکانی، از سر تقصیرات جماعت سکنه آن دیار گذشته، مقرر فرمود که  
نقیبان بلند آواز و جارجیان عدوگداز و شقیان شداد و غلاظ عساکر متمسور را  
قدغن نمودند، که دیگر احدی مزاحم سکنه آن دیار نگردند. و آنچه از بربرویان  
سمن‌عزاز و پسران ماه‌رخسار که اسیر کرده بودند، مرخص نمودند.

اما در آن روز محنت‌اندوز هندویان، تعقل و تصور باید نمود که چه مقدار کس  
به قتل رسیده، و چه خانه‌ها و ناموس‌ها که در دست چندین هزار قشون بر باد فنا رفته.  
و چون مدت سه چهارم یوم منقضی گردید، سکنه آن دیار خاطر جمعی از بخشش  
صاحبقرانی یقین حاصل گردانیدند. و اصناف محترفه هر یک در دکان و بازار به‌امکنه  
خود قرار گرفتند، و به‌سودا و معامله خود مشغول گشتند.

و دیگر در آن مدت حسب‌الفرمان دارای زمان، ارقامات و فرمایشات به‌نواحی  
کشمیر و اکبرآباد و اگره و سایر بلاد و امصار قلمی، و از همگی خوانین و سلاطین  
ایشان عرایضی مشتمل بر اطاعت و انقیاد [رسید] و پیشکش و مداخل و اخراجات و  
مالوجهات یکساله هر بلاد را انقاد در گاه معلی گردانیدند. و به‌هریک از سلاطین و خوانین  
رقم علیحده در خصوص حکومت آن دیار ارسال حاملان ایشان فرمود. و سکه و خطبه  
در جمیع ممالک هندوستان تا نواحی دکن به‌نام نامی و اسم گرامی آن حضرت برقرار  
گردانیدند. و سکه‌ای که بر روی رویه زده بودند، بدین نحو بود که:

هست سلطان بر سلاطین جهان

شاه شاهان نادر صاحبقران

القصة، آوازه کوس و گورگه حضرت گیتی‌ستان در جمیع ممالک فیض‌الضای<sup>۷</sup>  
هندوستان بلند گردید، و سرکشان و متمردان هر دیار سرطاعت و انقیاد بر خط فرمان  
دارای زمان گذاشته، از روی اخلاص و اختصاص به خدمات حضرت آسمان اساس کبر  
خدمت بر میان بستند. و درجه اعتبار و افتخار ایشان بهتر از اول برقرار و بردوام  
گردید.

۶- یکشنبه ۱۵ ذیحجه ۱۱۵۱ (جهانگشا ص ۲۳۵). در تاریخ حرین (ص ۱۳۱) شرحی مفید  
در باره این حادثه آمده. اما تاریخ آن را ۱۲ ذیحجه نوشته است. طبق سیرالمتأخرین یکشنبه ۱۱  
ذیحجه (که روز قبلی هم نوروز و هم عید اضحی بود) فرهنگ ایران زمین ۱۱: ۱۸۹.  
۷- ظ: قسبح‌الفضا.

## ۱۴۱

گرفتن صاحبقران صبیۀ فرخسیر را به جهت فرزند خود  
نصرالله میرزا و بیان حقایق حالات

چون دارای ابد بنیاد از امورات شاهجهان آباد فراغت حاصل نمود، و خاطر جمعی کامل بهم رسانید، چند نفر از ندیمان خاص و امیران با اختصاص از قبیل حسنعلی خان معیرباشی و میرزازکی و مصطفی خان بیگدلوی ناظر و طهماسب خان و کیل الدوله را، به رفاقت مصمصام الدوله و وزیراعظم و قمرالدین خان، به جهت خواستگاری و مواسلت با بندگان سپهر احتشام محمدشاهی، به جهت فرزند ارجمند خود نصرالله میرزا، ارسال حضور گردانید.

و بعد از زیارت و آستان بوسی، و مشرف گشتن بدان درگاه عز و جاه، در مقام عرض درآمد، گفتند که: اراده حضرت گیتیستان آن است که فیما بین این دو دولت خداداد و این دو پادشاه قوی بنیاد مواسلت و ازدواج به وقوع انجامیده، فرزند صاحبقران دوران نصرالله میرزا را در سلك غلامزادگان خود در آورده، بین الامثال و الاقران ممتاز و سرافراز گردانند.

چون پادشاه مذکور از مضمون پیغام مودت انجام دارای جهان مطلع گردید، بعد از تأمل بسیار فرمود: بسیار مبارک است، اما نواب همایون مارا فرزندتی از خود نمیباشد. نهایت برادرزاده ای داریم، در پس پرده عصمت که هرگاه قابل خدمتگزاری آن درگاه آسمان جاه بوده باشد، به جان مضایقه نیست.

خوانین عظام بعد از شنیدن این پیغام، به خدمت فلک رفعت خاقان دوران رفته، چگونگی مقدمات و عرض پادشاه قوی بنیاد را به پایۀ سریر خلافت مصیر عرض نمودند. حسب فرمان قضا جریان، به عهده چند نفر از کدبانوان حرم محترم مقرر گردید، که تحف و هدایای بسیار از اقمشه و اسباب معالک ایران و فرنگ برداشته، وارد دولتخانه بندگان دارا دربان گردیدند.

و از این جانب، اهل حرم پادشاه مذکور لوازم استقبال و برخورد که پادشاهان را باید و شاید به عمل آورده، ملاقات فیما بین به وقوع انجامید، و به نهجی که رسم و معمول است، صبیۀ فرخسیر [را] که برادرزاده نواب همایون است دیده، و از اهل حرم شاهی و از نقاوه دودمان گورکانی جواب گرفته، باجهان جهان شفقت و سرور وارد حضور ساطع النور دارای زمان گردیده، ملاقات فیما بین و محبتهای زیاده از حد و دیدن صبیۀ فرخسیر را عرض نمودند.

حسابالقرمان صاحبقران، تدارك مايجتاج که پادشاهان را سزاوار است، از طلا— آلات و مرصع آلات و جواهرات نفیسه و اقمشه بسیار ایران افتاد درگاه محمدشاهی گردانید. و از طرفین معتمدان اخلاص آگاه و کاربینان دولتخواه تدارك مايجتاج عروسی را بهنجوی که باید و بهطریقی که شاید دیدند، و فیما بین زهره و مشتری، در ساعت سعد آن دو گوهر گرانها را بهم عقد بسته بهیکدیگر دادند. و در یوم دیگر حسابالقرمان نارای جهان، بهقدر پنجاه هزار تومان تقدین، بهفقرا و مساکین شاه جهان آباد، بهعنوان تصدق و خیرات قسمت نمود، و شکر آن عظیمای سبحانی را بهتقدیم رسانید.

چون خاطر جمعی حاصل گردانید، رای صوابنمای همایون چنان اقتضا نمود که بهاطراف بلاد هندوستان حکام و سلاطین تعیین فرماید. اولاً ابوالمنصورخان [را] که خواهر زاده نواب مرحوم سعادتخان بود، بهحکومت ولایت اگره سرافراز و برقرار گردانید. و شهبازخان اوزبک [را] که از سلسله گورکانی بود، بهحکومت دیار دکن نامزد کرده، با موازی دو لک عساکر هندوستانی مقرر فرمود که بدان دیار رفته، هرگاه سکه آن دیار در اطاعت و انقیاد کوتاهی نموده، تهر و زنده، بهدفع آنان کوشیده، بهاطاعت درآورد. و همچنین بهنواحی کشمیر و اکبرآباد و بکهور و سایر آن بلاد خوانین و سلاطین تعیین فرمود. و هر یک از مأمورین آن بلاد را نامزد دیار مذکوره نمود.

و چون خاطر خود را بالمره از امورات هندوستان جمع گردانید، در هر جا و هر مکان مخالف و منافقی [بود] که تهر و سرکشی می ورزید، در دفع آن کوشیده، بهاطاعت و انقیاد درآورد.

## ۱۴۲

بخشیدن صاحبقران دوران ممالک هندوستان را بهمحمدشاه  
و مجدداً برسریر کامرانی نشانیدن و مراجعت آن بهصوب دیار سند

چون اراده قادر متعال و حضرت لم یزل و لایزال چنان قرار گرفته بود، که سلسله علیّه گورکانی از سلطنت و حکومت و فرمانروایی ممالک هندوستان منقطع نگردد، رای صوابنمای صاحبقرانی، از اثر فضل و عنایات سبحانی، چنان قرار گرفت، که ممالک فسیح الفضای هندوستان که از عظیمای حضرت مالک الملک در حوزه تسخیر پادشاه اقلیم گیر درآمده، از ضرب شمشیر عدوانتقام جمیع مخالفان و سرکنان و متبردان آن

دبار سر برخط فرمان آن شهریار گذاشته، به ملاقات و انقیاد درآمده‌اند، همت علو نهمت بدان قرار یافت، که تاج‌بخشی نموده، دفعهٔ دیگر سلسلهٔ جلیلهٔ گورکائی را سرسبز و برومند زندگانی گردانیده، بر سریر نادری و فرمانروایی ممالک مذکوره سرافراز و برقرار گرداند.

بدین ارادهٔ مملکت‌بخشی، آن خسرو [با] علو همت و آن نادر با سعادت به‌منجبین رکاب ظفرالاسب و اسطراب بینان این فلک دولاب مقرر فرمود، که ساعت سعد اختیار کردند، و سرداران و سرخیلان و سرکردگان ایران و هندوستان را همگی احضار فرموده، مجلسی در کمال زیب و زینت آرایش دادا، و فرزند سعادت‌مند خود نصرالله‌میرزا را مأمور خدمت آن پادشاه فلک‌سریز گردانید که رفته، بعد از ملاقات و مشرف‌گردیدن بدان آستان عرش‌بنیان، به‌اتفاق پادشاه جهان وارد حضور فیض‌گنجور صاحبقرانی گردیده، و مجلسی [را] که در آن روز فرح‌اندوز طرح نموده بودند، از قدوم میمنت لزوم، ترهت افزای گلستان ارم و طرب‌افزای اهل عالم گرداند.

نظر به فرمان نادری جهان، شاهزادهٔ عالمیان با جمعی از مهربان خاص و ندیمان باختصاص، وارد خدمت باارقت پادشاهی گردیدند. بعد از تعارفات رسمی و سفارشات صاحبقرانی به‌اتفاق یکدیگر چون قمر و خورشید خاور از افق بارگاه خسرو داور طالع گشتند، چون به‌زیر سایبان صاحبقرانی رسیدند، نادری جهان و آن برگزیدهٔ حضرت سبحان از ذروهٔ مقام خویش چند قدمی تا زیر سایبان به‌پیش جهت تعظیم‌نهاد، به‌استقبال مبادرت نموده، مجدداً به‌مصافحه و آداب ملاقات ملوکانه قیام نموده، نواب محمدمشاهی را در صدر محفل سپهر ترین محل جلوس تعیین بداشت، و خود به‌آیین تمام درجنب آن خسرو فلک‌احتشام لوای تمکن برافراشت. و نصرالله‌میرزا و طهماسب خان و کیل‌الدوله و صمصام‌الدوله و قمرالدین‌خان، و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین که لیاقت جلوس در آن محفل میمنت‌مانوس داشتند، هر یک در محلی مناسب قرار گرفتند.

و بی‌تکلف و تصلف منشیانه، مجلسی منعقد گردید که از اصناف مزینانش ترین لجوم در سپهر نیلگون متواری گشته، و ثوابت و سیار چون عرق بر رخ سپهر هشتم از خجلت نشسته، و از ظرایف فروش دلپذیرش ساحت فلک‌البروج [را] چون گلیم‌بینوایان از مزینات کواکب عاری نموده، و بوم قیامت را که مورد «نطوی السماء کطی السجل» است، در آن وقت مسئلت می‌نمود.

خویان شیرین شمایل کامثال اللؤلؤ المکنون به‌کاس و اباریق من‌فضه از پی خدمت در آن صحبت فردوس زینت درهر گوشه بر سر قدم ایستاده و از جلوه‌های روح‌افزای ایشان هر زمان ناتوانی دل از دست داده و از پای افتاده و از نعمات شوق‌انگیز مغنیان ناهید در چادر سپهر بی‌تاب و توان گردیده. و از ترنمات اهل طرب دلهای غم‌دیدگان مبتهج و فرحان گشته و چند نفر از مطربان اهل ایران که به‌حسن صورت



و خوانندگی از مشاهیر آفاق بودند در آن روز مسرت اندوز چون عندلیب هزارستان گلشن آن بزم را به نعمات دلنشین و خواندن غزلیات رنگین از حافظ و کلیم مزین ساخته بودند و بهالحنائی که بایست ادامی نمودند و یکی از مطربان خوش آواز و مغنیان بنغمه پرداز بدین دو بیت ترنم می نمود:

عجایب مجلس دیدم که خورشید و مه خاور  
الهی تا جهان باشد به کام نادر دوران  
از این گردش از این پیمان ساقی تو مشود لگیر  
زرنج و راحت دوران مرجان دل مشود درم  
و بعدم در حالت شوق و طرب می افزودند.

و نواب محمداشاهی را، از ترنمات ایشان و مضمون این غزل موافق حال رقت قلب روی داده، و آن مطربان را به قرار هر یک بعد اتمام مجلس هزار تومان انعام شفقت فرمود. و از مغنیان و مطربان ایران، پادشاه عظیم الشان را بسیار خوش آمده، و هر دم تحسین می فرمود.

و حسب الامر دارای زمان چنان به نفاذ پیوسته بود که در و دیوار و روی رود آب [را]، که در زیر آن ارك جاری بود، تمام چراغان نمودند. القسه، در آن روز بزمی ترتیب یافته بود، که تا قرار پادشاهی و بزم آراستن در جهان به ظهور آمده، بدان آراستگی در هیچ وقتی از اوقات و از هیچ صاحب شوکتی در اقالیم، مجلسی روی نداده. و الحق تعبیر از آن بزم بر آن وجه که، وقوع یافته، از قلم زبان و زبان قلم مسلوب است.

القسه، چون آن بزم به انتها رسید، حضرت صاحبقران آنچه لازمه مهربانی و شفقت و اتحاد و یگانگی فیما بین آن دو پادشاه گردون چشم بود، به عمل آورد. و بعد از نوازشات بسیار به لفظ گهربار فرمود: چون سلسله علیه نواب همایون، ترکمان، و پادشاه مبادی آداب نیز ترکمان است، و فیما بین جدایی و مغایرت منظور نیست، و خصوص در این اوان که مواصلت تجدید به عمل آمده، و خصوصیت یگانگی به وقوع انجامید، و غرض از ورود ما بدین نواحی همان اسم و رسم است که تا انقراض عالم باقی باشد، و همت دریا نوال ما هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد ما ببقدرت تر از کاسه حساب ساخته، و شفقت ما هفت اقلیم عالم را چون مردمک دیده به یک نظر نگاه آباد و ویران می تواند ساخت، در این صورت پادشاهی ممالک هندوستان را با تاج و تخت و نگین بدان اغز باعز و تمکین شفقت و مرحمت فرمودیم.

و در اثنای تقریر این سخن از جا حرکت کرده، تاج پادشاهی را به دست مبارک خود، بر سر محمداشاه نصب فرمود. و مبارکباد گفته، به جهت ازدیاد دوام دولت دوران عدت آن، سوره مبارکه فاتحه [را] به آواز بلند تلاوت فرمود.

پادشاه مذکور، از جا برخاسته، و در عوض آن محبت بلا نهایت سجدهات شکر [کرده] و معذرت بسیار صاحبقرانی را خواسته، بعد از اکل و شرب، به اتفاق سلاطین و خوانین به مقر دولت خود ترو لاجلال فرمود.

و بعد از قراز و استقرار خلافت، و جلوس بر سر بر سلطنت، قرار یافته، امرا و خوانین و سوبه داران و راجگان و سرهنگان و ریش سفیدان و هزاری منصبان و بیوزباشیان درگاه عرش اشتباه رایگان یگان طلب داشته، به عواطف خسروانه مستمال و امیدوار گردانید و از دیباة محبت و شفقت نادری را گوشزد خاص و عام گردانید.

و عهدنامه‌ای در خصوص اطاعت و انقیاد و متابعت خود قلمی، و در طی آن از سرحد لاهور تا نواحی کابل را به رسم پیشکشی به دارای زمان و آن خسر و ممالکستان وا گذاشت. و به جهت قبول نمودن این مقدمه، مصمص الدوله وزیر اعظم خود و قمرالدین خان را ارسال درگاه خلافت مدار صاحبقرانی گردانید. و دارای زمان نظر به خواهش محمدشاه ملتمس آنرا قبول فرمود.

و بعد از خاطر جمعی امورات هندوستان رای صوابنمای همایون بدان قرار یافت که از شاه جهان آباد برجناح حرکت آمده عازم تسخیر ممالک سند گردد و بعد از تصرف آن دیار عازم ممالک توران زمین شود و این مشورت را به محمدشاه در میان نهاد.

پادشاه سپهر اساس، التماس آن نمود که: مدتی چه شود که در این ولا نزول اجلال داشته، باقی عمری اعتبار خود را در خدمت حضرت گیتی [ستان] بسر بریم.

دارای زمان به چرب زبانی و شیرین کلامی معذرت خواهی بسیار نمود و فرمود که: جدایی و مفارقت فیما بین نبوده و بعدالایوم نخواهد بود. و به هر نحو که بود، آن پادشاه مبادی آداب را راضی گردانید. و تدارک ما یحتاج خود را دیده، در ساعت سعد پیشخانه را به سمت عمر سند برپای نمودند.

و به تاریخ هفتم شهر صفر المظفر ۲ سنه اثنی و خمسين و مائه بعدالالف من الهجرة النبویه، با سپاه دریا موج برجناح حرکت آمده، و یک منزل محمدشاه به مشایعت حضرت گیتیستان همراه آمده، بعد از عذر و معذرت بسیار با دیده خونبار از خدمت نادر تاج - بخش مرخص، و عازم مقصد خود گردید. دارای زمان با سپاه فراوان و استقلال مالاکلام عازم دیار سند گردید.

## ۱۴۳

### علم افراشتن صاحبقران به جهت تسخیر ممالک سند و گرفتن جواهرات از عساکر فیروز علامات

چون حضرت منعم کارساز و مفضل بنده نواز - عم انعامه و جل احسانه و اکرامه - به قدرت مشکل گشایی «ان مع العسر یسرا» عنان کشورستانی و کامرانی را در قبضه اقتدار

۲- در تاریخ حزین (ص ۱۳۳) و بیان واقع (ص ۲۵) هم مثل متن «هفتم صفر» اما در جهانگشا (ص ۳۳۵) سمنه ۸ سفر ۱۱۵۲.

فیض آثار همایون، و همت کرم شعار بهخیر مقرون برقرار گردانیده، در این اوان سعادت قران که جمیع ممالک هندوستان در حوزه تصرف دارای زمان درآمده، ماهیچه لوی خیرانتما بهصوب تسخیر دارالملک سند [متوجه]، و بدست آوردن کیانصیرا در خاطر فیض مظاهر آن زبده سلاطین دوران قرار و آرام یافت. و در هنگام حرکت از شاه جهان آباد پیشخانه را بدان حدود روانه، و با سپاه دریا موج عازم آن ولایت گردید.

دگر باره آن خسرو تاجدار برآمد به گلرنگ گردون سوار  
 چو خورشید رخسنده بالا گرفت جهان تا جهان نور آن جا گرفت  
 از آن نور فیروز بخت بلند سرسرکشان جملگی شد بیند  
 دگر باره از بهر تسخیر سند که آرد به چنگال خود همچوهند  
 روان شد بدان لشکر جاستان به جنبش درآمد زمین و زمان  
 القصه، چون آن خسرو بلند اقبال چند منزلی از شاه جهان آباد مسافت به هم  
 رسانید، رای الهام آرا چنان قرار یافت، که چند نفر ایلچیان زبان فهم به جهت استمالت  
 و خاطر جمعی و به اطاعت درآمدن کیانصیر، با تحف و هدایای بسیار نامزد آن دیار  
 گردانید.

چون چند منزلی طی مسافت نمود، و به نظاره سپاه فیروز دستگاه مشغول گردید،  
 همگی عاقر خود را چون آراسته و به لباسهای الوان ملون ملاحظه کرد، سجدات شکر  
 الهی را به جا آورد.

اما جمعی از کوتاه اندیشان فسادپیشه، و حاسدان بی اندیشه، و خوشامد گویان  
 بی توشه، به عرض همایون رسانیدند که: عاقر منصور در هنگام قتل و غارت شاه جهان  
 آباد جواهرات بسیار و طلاآلات بیشمار تحصیل کرده اند و مین باشیان و پانصدباشیان  
 و یوزباشیان هریک بدون حساب از جواهرات و طلاآلات کسب کرده اند. و هرگاه  
 وارد مملکت ایران گردند، و این همه دولت و اساسه که در تصرف ایشان است گاه باشد  
 که باد نخوت و غرور در کاخ دماغ ایشان راه یافته، هریک طالب فتنه و شینی خواهند  
 گردید. در این صورت باید مدتی اوقات شریف خود را صرف آن طایفه کرد، و بعد از  
 قتل و غارت بسیار، آیا آن شخص به دست بیاید، یا اینکه قرار برقرار داده به ولایت

۱- نام صحیح این مرد، که زمین دار (یعنی والی) سند بود، میان نورمحمد پسر میان  
 یارمحمد است که پدر و پسر لقب «خدا یارخان» را از پادشاه هند داشته اند، و نسب خود را به  
 خلیفگان عباسی می رسانیده اند. کلمه میان در نام آنها لفظ تعظیم برابر شیخ و خواجه و آقا است،  
 چون آنان پیری طریقت سهروردیه را هم داشته اند. پدر پدر خدا یارخان عباسی میان نصیر نام  
 داشته (متوفی ۱۱۵۳) و مؤلف ما آن را اشتهاً کیانصیر و در مورد نوه به کار برده است.

و صیت نامه خدا یارخان «منشور الوصیت و دستورالحکومت» با منقولات سودمندی درباره  
 این خاندان، و تسخیر قلمرو آنها به دست نادر، به تصحیح حسام الدین راشدی چاپ شده (حیدرآباد  
 سنه ۱۹۶۴).

نام حاکم سند در «رساله احوال نادرشاه» هم که در حدیث نادرشاهی چاپ شده (ص ۲۴)  
 میان نصیر ذکر شده.

بعید رفته، و در شرارت خود ثابت قدم گردد. نظم

میان خلق از يك حرف بیجا فتنه‌ها خیزد بلی، سرمایه صدخرمن آتش‌يك شرر گردد  
 دارای زمان را از این رای و تدبیر، تأمل دست داده، بعد از ساعتی گفت: گرفتن این  
 مال و اثاث البیت در کمال سهولت و آسانی است، اما حال وقت اظهار و گفتگو نیست.

از آن منزل در حرکت آمده، وارد کناره رود اتک و سندان گردیدند، اولاً دارای  
 زمان با عمله و کارکنان سرکار، از جبری که در هنگام ورود در عرض دو سوم  
 بسته بودند گذشته، و بدفعات همین‌باشیان را با غازیان تحت هر يك دسته به‌دسته از جسر  
 گذرانیده، و در آن طرف رود آب، نسقچیان غلاظ و شداد و معتمدان با تمهید و داد [را]  
 فرمود که عساکر منصور را فرود آورده، و جمیع اموال و اشیاء ایشان را ملاحظه  
 می‌کردند، هر گاه سایر ملازم اضافه از پنجاه تومان، و یوزباشی از دویست تومان، و  
 پانصد باشی از هزار تومان، و مین‌باشی از دوهزار تومان، و امرای عظام از سه‌هزار تومان  
 نقد، هر گاه اضافه داشته باشند، یا آنکه از جواهرات نفیسه و مرصع آلات گرانبها که  
 داشته باشند، گرفته ضبط سرکار گیتی‌مدار می‌کردند.

و به همین تمهید جمیع اموال عساکر منصور را ملاحظه، و اضافه نقد و جنس [را]،  
 به‌نهی که مذکور گردید، ضبط نمودند، و بعد از اتمام غازیان، گرفتن نقود و اجناس  
 نسقچیان و معتمدان را نیز، به‌غلامان مقرر فرمود که اموال آنها را ملاحظه کرده، بسر  
 نهج سایر مردم گرفتند، و خاطر جمع گردیدند، و از رود مذکور گذشته، عازم نواحی  
 شکارپور گردیدند.

و در عرض راه به‌سمع همایون رسانیدند، که غازیان آنچه جواهرات و طلا  
 آلات که داشتند، در جهاز شتران و در میان نمذزین اسب و پالان دواب بارگیر خود  
 مخفی داشته، و چیزی بدیوان غاید نگردیده، چون عساکر منصوره وارد کناره رود  
 گردیدند، مجدداً حسب‌الفرمان گیتی‌ستان مقرر گردید که دواب غازیان را ملاحظه  
 نمودند.

چون عساکر فیروز‌مآثر چنان مشاهده کردند، جمعی که از جواهرات و زرینه  
 آلات بسیار تصرف کرده بودند، از خوف و سخط پادشاهی، که مبادا در مقام بازخواست  
 درآمده، به‌قتل خیانت‌کنندگان امر فرماید، جواهرات و زرینه آلات بسیار در میان  
 رود آب انداختند، و فارغ‌بال از رود گذشته، بدان طرف تزلزل کردند.

و این مقدمه را به‌سمع همایون رسانیدند. دارای گیتی‌مدار فرمود: غرض، از  
 گرفتن اموال به‌جهت طمع دنیایی نبود. مدعا این است که دولت بسیار باعث فتنه و فساد  
 و برهم خوردگی دیاری می‌گردد، و به‌هرجهت که نادر می‌گردند مانعی ندارد

القصه، در آن منزل نیز به‌قدر يك دو کرور جواهرات و مرصع آلات به‌تصرف  
 اولیای دولت قاهره درآمد، سوای آنکه به‌رود آب ریخته بودند، و در زیر خاک مخفی  
 داشتند. القصه، بعد از خاطر جمعی، از آن نواحی نیز در حرکت آمده، عازم دیار سندان

گردید.

\*\*\*

وبرارباب [حکومت و] ملوک و سلاطین و خواتین پوشیده و مخفی نماید که: این نحو خیالات، خداناشناسی و شیطانی است. مادام که لطف الهی شامل حال احدی باشد، هرگاه جمیع اهل عالم اراده آن نمایند که سرعوی بدن شخص مزاحمت رسانند، از قوه به فعل نمی‌انجامد. و هرگاه اراده لم‌یزلی در ویرانی و قطع النسل شدن احدی قرار یابد، هرگاه جمیع بنی آدم متفق‌اللفظ و متفق‌العهد گردیده، اراده نمایند که آن شخص را نگاهداری نمایند، سودی به احوال آن راه نیافته، قضا تبدیل و تغییر نمی‌یابد. و همان امر که در تقدیرات الهی مقدر شده، صادر می‌گردد. *يقول الله عز وجل: «واذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون.»*

در چنین حالت، از ارباب حکومت حیف باشد که همای همت را چون کبرکسان به مردار خواری مال کسان منقاد سازند، و شهباز اندیشه را مانند مگس به کاسه و کوزه شبهه‌آلود کسان اندازند.

گاه از جهت لب تاهی دزدی و راهزنی و غارت اموال مسلمانان پیشه می‌کنند، و زمانی به حرام توشگی در سلوک طریق حیلهوری و طراری اندیشه می‌نمایند. چه سیلهای اشک که به چوب ستم از دینه مظلومان روان می‌نمایند، تا آبی بر آتش جوع افشانند، و چه خراشهای حسرت که با ناخن جور و ستم و ظلم بر جگر بیچارگان افکنند، تا خارخار هوس فرو نشانند، چه دوده‌های آه که از دل درویشان به درگاه اله بلند نمی‌شود، تا شکمی سیر می‌کنند، و چه الامان که از جانهای مسکینان به درگاه منتقم حقیقی به دادخواهی نمی‌رود.

و چه نامداران و دلاوران و سپاهیان را، که به جهت حب جاه، دردم توپ و شمشیر و فاوک و ضربزن به خاک مذلت و خواری می‌افکنند، و چه طفلان صغیر و پسران دلبذیر و زنهای خوش صورت و حوران پاک سریرت را یتیم و بیوه می‌نمایند، و چه عابدان و زاهدان و فاضلان و درویشان را که بی‌خان و مان می‌نمایند.

و با وجود آنهمه ستمکاری و بدکرداری، نهمپاه از ایشان خشنود است. و نه رعایا. [و در روز جزا] به مکافات کباب مرغ مسمن که از بیوه زنی به زور کشیده باشند، چون کباب سیخ کشیده خونا ب حسرت از دیده‌اش خواهند ریخت، و به جای بره بر بانی سیر مشتکی که از تنگدستی به تعدی گرفته باشند، بریان صفت در تنور [دو زخ] رنگون خواهند آویخت.

خلاصه مدعا آنکه پادشاهی و حکومت امری است عظیم که هرگاه عقل دوربین خیال و سواس شیطان عدو شمال به پرواز و طیران درآید، نافع‌ال پادشاه خطاست. بلکه کردار و رفتار و امورات به امر قضاست. نه از این درهم باید [بود] و نه از آن خرم. بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقی دفتری است: معرفت کردگار  
بی امرکن فکان او هیچ نبات از دریچه وجود لب به شکر نشو و نما نمی‌گشاید.

و بی حکم فرمانروای او سلطان سرحدی برگ گل از هیچ نهال نمی‌رباید. تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد، تصویر نگارخانه آفرینش به [صفحه] اوراق ظاهر نکست، و تا خورشید حکمتش گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید، نوعروس اشکال الوان به منصف ظهور جلوه نمود.

کس نداند غیر فاش هیچ امری در جهان در دو عالم هست مختار شفیق مهربان

\*\*\*

القصة، ایلچیان خسرو گیتی‌ستان، بعد از طی مسافت وارد مملکت سند گردیدند. و در قلعه خداآباد به شرف حضور کیانصیر مشرف، و نامه پادشاه هفت کشور را با تحف و هدایا به نظر آن رسانیده، و سفارشات [را] که در خصوص اطاعت و انقیاد کرده بود، معروض خدمت آن پادشاه درویش مسلک گردانیدند.

اما قبل از ورود نامه گیتی‌ستان، چون نصیر پیرزاده طوایف سندی بود، و آندست او را تبرکاً دیار به دیار به جهت امراض بیماران خود برده، صحت می‌یافتند، و با وجود آنکه جمیع اعضای رئیس او را برص گرفته، و نکبت‌ترین اهل عالم بود، طوایف سندی لوازم عبودیت و بندگی بدان می‌کردند، و از سخن و صلاحدید آن تجاوز نمی‌کردند. در آن اوان به طوایف خود گفته بود که: هر گاه اطاعت و انقیاد به نادر دران نمایم، همگی قتیل و اسیر خواهیم گردید.

نظر بدان سخن که از آن زاییده بود، ایلچیان را جواب معقول نداده، مرخص فرمود. و چند نفر تعیین کرد که ایلچیان مذکور را از دیار آن گذرانیده معاودت نمایند. و خود بعد از رفتن ایلچیان دست به کوچ زده، از رود [اتک] با ایل و قبایل و عشایر و رعایا و برابا و سیاهی گذشته، بدان جانب سکنی نمودند.

چون از اطراف و نواحی شکرپور و غیره بلاد، که در تحت تصرف کیانصیر بود و از مملکت سند محسوب می‌گردید، جمیع عوام الناس خانه و عمارات و ولایات و قصبات و مزارعات خویش را افکنده، راه فرار پیش گرفته، و از رود گذشته، و در آن نواحی متفرق و پراکنده گردیدند، علامتی از ایشان ظاهر نبود.

و به قول اکثر راویان صحیح قول<sup>۲</sup>، که در آن سفر به اتفاق عساکر منصوره بوده، و ملاحظه کرده بودند، به نحوی آن مملکت را خالی گذاشته، و سر به کوهسار و بیابان نهاده به در رفته بودند، که اثر و علاماتی نه از ذکور و اناث، و نه از دواب و مواشی آن طایفه باقی نمانده [بود]، و [در] چنین مملکت، که در وسعت و رفعت و کثرت آن کمتر از هندوستان نمی‌باشد، نه در مزرعه و نه در قصبه و نه در بلده و نه در کوهسار، احدی و دیارالبشری باقی نمانده بود. که همگی آن طوایف، نظر به فرمایش کیانصیر از رود اتک عبور کرده، بدان جانب متفرق گردیده بودند.

چون آن پیر زانه هندوستان در علم ریاضی مهارت تمام و سررشته مالا کلام داشت، اندیشه ناک گردیده، با خود چنان قرارداد، که هر گاه در کنار رود مذکور متوقف

نماییم، گاه باشد که دارای جهان، چون صاحبقران و خسرو ممالکستان است، از رود مذکور گذشته، مارا به تصرف خود درآورد. اولی واسب آن است که به دیساری برویم، که هر گاه چون مرغ زرین بال اراده پرواز نمایند، به گرد من نرسند. به همین خیالات افغانه، قلعه‌ای که در نواحی مقله و قلماق و قزاق بود، و مشهور به قلعه عمر کوت بود و به آن اسم می‌نامیدند، کوچ و کلفت خود را برداشته، عازم آن حدود گردیدند.

هر چند جمعی از سرخیلان وریش سفیدان عرض نمودند که: از اینجا تا قلعه عمر کوت چهل منزل راه است، که در عرض راه نه آب می‌باشد و نه آبادی، و رفتن تویدان جانب سورت حساب ندارد، کیانصیر قبول این معنی را نکرده، جمعی از طوایف خود را برداشته، به سرعت تمام عازم مقصد گردید.

چون ایلات و احشامات از رفتن پیرزاده خود مطلع گردیدند، طوایف مذکور نیز در جبال و صحاری متفرق گردیده، در کناره رود آب در میان جنگلات سکنی گرفتند. و اراده آن کردند که هر گاه عبور عساکر منصور صاحبقران دوران بدین نواحی اتفاق افتد، همگی در مقام اطاعت و انقیاد درآئیم.

اما چون ایلیان مذکور، در نواحی شکرپور به غز بساطبوسی دارای زمان مشرف گردیدند، و چگونگی برخوردن کیانصیر را به عرض عاقدان سده سنیه همایون اعلی رسانیدند، دارای زمان را ناخوش آمده، عنان سمند تیز گام به سرعت هر چه تمام بدان صوب انعطاف داد. و در هنگام ورود به منزل پیشاور، آغور وینه و آغروق را به سرکردگان قیامت دثار و دلیران ظفر آثار سپرده، مأمور بلنده کابل گردانید، و خود با عساکر منصور عازم دیار سمند گردید.

و چون موکب جهانگشا وارد آن نواحی گردید، به هر مزرعه و قصه و بلنده که وارد می‌گردیدند، آثار و علاماتی نه از سپاهی و نه از رعیت ملاحظه نکردند. به همین رویه وارد بلنده خداآباد که محل پایتخت شهر باران سمند است گردید. و در آن حدود نیز ولایت آبادان و عمارات بسیار و قصبات بیشمار ملاحظه کردند، اما اثری از سکنه آن دیار ندیدند.

جمعی از عساکر منصور را مقرر فرمود که در اطراف و اکناف آن بلاد تفحص کرده، فقیر و مساکین [را] که حالت توانایی رفتن نداشتند، و در کنار و گوشه مخفی گردیده بودند، گرفته به حضور اقدس حاضر گردانیدند. بعد از تفحص بسیار، احوال مقدسه فرار آن طوایف را به عرض سده سنیه اعلی رسانیدند.

پادشاه ستاره چشم، از کردار و افعال ناپسند آن جماعت مکدر خاطر گردیده، به لفظ گهربار مقرر فرمود که: هر گاه چون ستاره بر آسمان و چون ریگ در قعر بحر بی پایان رفته باشید، به حول و قوه الهی و نیروی اقبال ظل الهی، همگی شمارا به دست آورده، دمار از روزگار، و آه و اوویلا از خویش و تبار شما برخواهم آورد.

۵- ظ: مفلو(۱).

۶- میافله است، شاید: چهار منزل. طبق منابع دیگر: سی فرسخ.

۷- با شهر معروف پیشاور ارتباط ندارد.

و به همین اراده، آن زبدهٔ سلاطین دوران و آن نادر گیتی‌ستان، با افواج قاهره از آن نواحی در حرکت آمده، و عنان عزیمت به‌صوب آن نواحی انعطاف داد.

و چون وارد کنارهٔ آن رودآبهٔ عظیم گردید، در عرض مدت سه‌یوم جبری بر روی آن بسته، و از آب بدان جانب عبور نمود. و جمعی از سرکردگان را با موازی هزارنفر از عساکر منصور مقرر فرمود که ایلات و احشامات [را] که در کنارهٔ آن رود سکنی گرفته و فرار کرده‌اند، کوچ داده به‌مقام اصلی ارسال دارند. و خود با تئمهٔ سپاه منصور به‌جبالی که در نهایت استحکام و مناعت بود، و سکنهٔ دیار خداآباد و ولایات دیگر ساکنان سقناق گرفته توقف داشتند، عازم گردیدند.

قبل از ورود، چندنفر از کسان آن طوایف [را]، که گرفتار دست نامداران قزلباش گردیده بودند، ارسال بنزد آن جماعت گردانید. و رقم غنو بر جرایم همگی فراریان نوشته، ارسال داشته بود.

بعد از ورود آن جماعت، و مشرف‌گشتن به‌زیارت ارقام مطاع، سرکردگان و سرخیلان وریش‌سفیدان، بدون تأمل وارد درگاه خلافت بنیان گردیده، به عرض همایون رسانیدند که: ما جمعی پریشان احوال و شکسته حال، از خوف و بیم عساکر منصور، پناه بدین نواحی آورده، سکنی نمودیم. و کیانصیر با ولدان و اقوام خود به‌قلعهٔ عمرکوت، که متصل به‌قلعهٔ قاشغرماچین<sup>۱۰</sup> است، به دررفت. و چون فی‌مابین چهل منزل (؟) مسافت داشت، ما بندگان توانایی رفتن آن راه پرخوف و بیم را نداشتیم. تن به‌قضای الهی و شفقت پادشاهی داده، توقف ورزیدیم، که به‌هر نحو رای الهام‌آرا قرار یابد، از آن قرار مرعی و معمول داریم.

پادشاه ربع مسکون را از گفتار آن طوایف [خوش آمده، و آنهارا] که اضافه از سیصد چهارصد هزار خانوار بودند کوچ داده، سائلاً و غائماً از رود گذرانیده، هریک به‌مکان و اوطان اصلی خود معاودت کردند. و چند نفر از سرکردگان آن جماعت را به‌جهت بلدیّت عرض راه برداشته، همت به‌جهت گرفتن قلعهٔ عمرکوت و به‌تصرف آوردن کیانصیر برگماشت، و عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشت.

به‌اقبال بلند و بخت شاهی عنان برتافت با لطف الهی

۸- جهانگشا ص ۳۴۵: دریای اترک.

۹- در حاشیه اضافه شده: تا اینکه وارد دیرجات، اولاً به‌قلعهٔ اسماعیل‌خان، چون عنان سرکشی افراشته بود، از مهابت و سطوت نادری که به‌رای‌العین مشاهده کرد، شمشیر برگردن افکند، به‌عقبه‌بوسی آستان فلک‌بنیان مشرف و پادشاه جرایم بخت دوش آن را مغلیع شاهی گردانید و مملکت آن را بدان تفویض [نمود]. و از آنجا عنان همت به‌تغییر قلعهٔ غازی‌خان انعطاف [داد]. به‌آن‌هم همین نهج معمول داشته، و در آن نواحی جمعی از ملوایف پتکشری و کاکری که در جبالهای متین و بیشه‌های سهمگین توقف داشتند عنان مخالفت می‌ورزیدند، به‌دفع آنها عنان عزیمت انعطاف داد. (رجوع شود به‌جهانگشا: ۳۳۹-۳۴۵).

۱۰- ظاهراً مراد کاتب «کاشغر و ماچین» است. اما عمرکوت دور از آن نواحی و در جنوب سند واقع است.



از آن بخت بلند طالع افروز به هرجا می‌رسید می‌گشت فیروز

## ۱۴۴

رایت افراشتن صاحبقران به صوب قلعه عمر کوت و به تسخیر در آوردن  
و گرفتار گشتن کیا نصیر از عنایات خالق بی نظیر

چون طایر اقبال فرخنده فال حضرت گیتی‌ستان، بهاراده و مشیت حضرت سبحان در اوج عظمت و رفعت و بلندی و صید افکنی به طیران کردن درآمد، عنان همت بدجهت به دست آوردن کیا نصیر پادشاه سند انعطاف داده، به غازیان و نامداران ظفر هم‌عنان مقرر فرمود، که هر يك اسب بدرقه با سه چهار مشك آب برداشته، ایلتارکنان عازم آن فواجی گردید.

و در پنج و شش منزل یک‌جاء آب در میان ریگ روان موجود بود، و آن هم کفاف عساکر محصور نمی‌کرد. و دارای زمان هر چهار منزل را یکی کرده، به سرعت هرجه تمامتر می‌رفت، و در عرض همت یوم طی نمودن [راه] به رود آب و چندساری وارد گردید. و عساکر مذکوره فی الجمله از کوفت راه و جوع گرسنگی آسایش به هم رسانیدند. و اضافه از يك یوم در آن حدود نمانده، عازم مقصد گردید.

چون دوشبانه روز دیگر به سرعت تمام ایلتار نمودند، در محل طبعه صبح صادق به عمر کوت رسیدند. و حسب فرمان دارای زمان، دور و دایره آن حصار را چرخ نگین خانه انگشتر احاطه کردند.

اما در آن محل که رایات جاه و جلال ظاهر گردید، ولدان کیا نصیر به جهت آسای فریضه از خواب غفلت برآمده، در بالای قصر که ارتفاع آن به کیوان برابری می‌کرد، اراده گزاردن فریضه داشتند، که چشم ایشان بر علامات صاحبقران افتاد. بدون اینکه احدی را مطلع نمایند آن [دو] نفر از قصر به زیر آمده، سوار مرکبان یاد رفتار گردیده، از دروب دیگر که به سمت جبال قلعاق اشتها داشت، به در رفتند.

و از این جانب که سپاه فیروز دستگاه محل گذرگاه و اطراف آن قلعه را در میان داشتند، از صدای غلغله و سرین عساکر منصور سکنه آن قلعه خبردار گردیده، در محافظت بروج و قلعه‌داری لوازم اهمتام مرعی داشتند، که عساکر فیروز علامات، یکسمت قلعه را به تصرف اولیای دولت قاهره در آوردند.

چون نصیر از ورود میمنت نمود صاحبقرانی و انتراع نمودن آن قلعه مطلع گردید، چاره‌ای به جز اطاعت و انقیاد ندیده، شمشیر خود را به جهت زندها در گردن خویش افکند، با جمعی از رؤسا و سرخیلان الامان گویان روی بدان درگاه خلافت بنیان آوردند. و بعد از کربش شاهانه خویش را بر خاک سم ستوران دارای گردون

وقار افکند، و به زبان عجز و پریشانی عذر تقصیرات خود را درخواست نمود. خاقان گیتی‌ستان، به زبان الهام بیان تقصیرات آن را بدعقو مقرون داشته، نوازشات شاهانه بدیشان داده، مقرر فرمود که سر آن را از خاک خواری برداشته، خاطر جمع گردانیدند.

کیانصیری که جمیع اهل هند و سند آب دست او را تبرکاً دیار به‌دیار می‌بردند، و در هر صباچی که در عمارات خود نزول می‌کرد، کمتر از یکصد هزار نفر بدان‌گردد، نمی‌کردند، در آن محل مجدداً روی خویشتن را در خاک مالیده، عذر تقصیرات سکنه آن قلعه را مطالبه نمود، دارای گردون غلام، نظر به شفقت پادشاهی و عروت ظل‌اللهمی، قتل و غارت آن طوایف را نیز بنا به خاطر کیانصیر به تخفیف مقرر فرمود.

در این وقت، چند نفر از عساکر منصوره که در دور و نواحی آن قلعه به کسب کردن اشتغال داشتند، به ولدان کیانصیر برخورد، آن دونه‌ها را دستگیر کرده، به حضور ساطع‌النور شهنشاه حاضر گردانیدند. پادشاه بنده‌نواز ولدان او را نیز به او بخشیده، باخلاق گرانمایه سرافراز گردانید.

القصه، بعد از تصرف قلعه به قدر یکصد هزار تومان نقد، که در خزاین نصیر موجود بود، تکلف و پانداز پیشکش سرکار خامه شریفه گردانید.

حسب الامر گیتی‌ستان، به عهده غلامان مقرر گردید که به خدمت کیانصیر رفته و اظهار نمایند که: این یکصد هزار تومان نعل‌بهای عساکر منصوره نمی‌گردد. هرگاه قدری دیگر وجه به سرکار ما مهمسازی نمایند، عوض آن را از مداخل سند به عمل جدید مقرر خواهیم فرمود که تسلیم نمایند. کیانصیر به عرض همایون رسانید که: آنچه در خزاین موجود [بود] بدون تکاهل تسلیم کارکنان سرکار گردید.

مقارن این کلام، در این وقت چند نفر از خوشامدگویان به مسع همایون رسانیدند که: در میان ارك این قلعه‌چاهی است عمیق، و در قعر آن چاه به قدر پانصد هزار تومان اشرفی خالص مخفی داشته. بندگان گیتی‌ستان آن دونه‌ها را مقرر فرمود که این راز را مخفی داشته، اولاً مقرر داشت که کیانصیر با سه‌چهار هزار نفر از عساکر منصوره عازم خداآباد [شده]، و قبل از ورود موکب همایون در تدارك مهمانداری اشتغال ورزد، که متعاقب خاقان دوران بعد از انتظام قلعه عمرکوت وارد می‌گردد.

کیانصیر به فرمان دارای زمان، عازم آن حدود [شد]، و در ورود قلعه مذکور، چون ساکنین آن بلده حسب الامر صاحبقران وارد گردیده بودند، لوازم تدارك مهمانداری را مرتب و معمول داشت.

اما از آن جانب، بعد از فرستادن کیانصیر، دارای دوران به حفر آن چاه مقرر فرمود. و به نهجی که خوشامدگویان به عرض اقدس رسانیده بودند، پانصد هزار تومان اشرفی خالص از آن چاه انتزاع داده، بارگیری [نمود]. و میداناد نام [را] که از عمده‌ترین [اهالی] آن بلد بود، به حکومت آن دیار سرافراز و برقرار گردانید.

و جمعی از عساکر منصوره را به سرحد قاشقر و سغد، که چندان مسافت نداشت<sup>۱</sup> به عنوان چپاول مأمور گردانید، و عساکر منصوره به قدر یکهزار خانوار از طایفه قلماق [را] اسیر کرده، به درگاه جهان آرا حاضر گردانیدند. خاقان جم اقتدار، از آن جماعت چند نفر را انتخاب داشته، در سلك عمله سرکار و خدمه عالی تبار انتظام داده، تتمه را مرخص کرده، مأمور اوطان و مقاصد خود گردانید.

ورقم جهانگشا در خصوص تسخیر ممالک هندوستان و سغد و غیره بلاد، [و] ورود بدان نواحی و اطاعت نمودن طوایف قلماق را قلمی [نموده]، و به صحابت اسرای مذکور انفراد ترد آن طوایف گردانید، که در هنگام ورود به ترکستان، اعز و اعیان جماعت قلماق باید وارد درگاه گیتیستان گردند.

و سررشته آن سرحد را به هم بسته، و خزاین را برداشته، با ولدان کیانصیر، عنان سغد تیزگام به صوب خداآباد انعطاف داد.

## ۱۴۵

### تاج بخشیدن گیتیستان به کیانصیر و مراجعت کردن به ممالک ایران به عون و عنایت ملک منان

چون به تأییدات قادر متعال خاقان صاحب اقبال با فتح نمایان وارد خداآباد گردید، کیانصیر با اعز و اعیان و رعایا و برابا، به استقبال آن مظهر لطفاله بدرآمده، از سمیل راه پایبنداز دبا و کیمخا و زریفت و مخمل فرنگ فرش نمودند، و به طمطراق تمام و سررشته مالا کلام وارد عمارات کیانصیر گردید.

و در آن روز فرح اندوز، کیانصیر به رویه پادشاهان سنده مجلس بهشت آیین مرتب گردانید، [که] تا بیننده روزگار لیل و نهار را تماشا کرده بود، چنین بزمی در نهایت زیب و وزینت و آراستگی مشاهده نکرده، و در آن روز فرح اندوز، ساقیان ناهید رخسار بادهای خوشگوار با گلاب و اباریق من فضا کاساً من ماء معین در گردش آوردند، و غلامان آفتاب رخسار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پسته دهن و «فاکحه مما یتخیرون» آراستند، لمسود

از سر نو ساقیان برخاستند بزم نقل و جام می آراستند  
از فروغ ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب، با آب و تاب؟

۱- مؤلف را اشتباه دست داده، و ظاهراً عمرکوت را در شمال سند می پنداشته، در حالی که آن نواحی در جنوب سند، و بسیار دور از کاشغر و ترکستان بوده.

۲- منسوب به خدا یار خان لقبی که پادشاه هند به زمین داران سند داده بود.

۳- نسخه: کواب.

۴- نسخه: باب تاب.

از نوای دلکشای اهل ساز یاز ابواب فرح گردید باز  
و چون بزم جشن و نشاط بد نهایت انجامید، صاحبقران گیتی‌ستان تاج شاهی و مفقر  
فیروز کلامی را، مقرر فرمود که آورده، بر سر کیانصیر گذاشتند، و مجدداً بر سر  
کامرانی و صاحب‌اختیاری معالک سند برقرار و سرفراز گردانید. و اسم کیانصیر را لقب  
پادشاهی خان گردانید.

و چون رتبه پادشاهی بدان برقرار گردید، سرخوش را برخاک گذاشته، و از راه  
معذرت و غدرخواهی درآمده، به شکر گراری خاقان گیتی‌ستان زبان گشوده، می‌گفت.  
من افکاره

شاه، شاهان دولت پاینده باد همچو خورشید روز و شب تابنده باد  
خاقان دوران نوازشات از حد افزون بدان به عمل آورده، مقرر فرمود که موازی  
چهل هزار نفر از دیار سند در عرض ده یوم ملازم گرفتند. و ولدان شاهلی‌خان  
معظم‌الیه [را] که یکنفر آن مسمی به محمد مرادبگ<sup>۲</sup> و دیگری به غلام‌شاه‌بگ بود،  
سرداران ملازم رکابی کرده، مأمور آن گردانید که در رکاب ظفر انتساب عازم مملکت  
ایران گردند. و به کیانصیر چنان وعده داد که: انشاءالله تعالی بعد از تسخیر ممالک  
ترکستان، هر گاه خواهش [مراجعت] به وطن مألوف بنمایند، ولدان تورا مرخص،  
و الا اینکه [مقرر است] در رکاب سعادت فرجام عازم دیار روم و شام گردند. بعد از  
مراجعت آن دیار، و مشرف گشتن به کمیته معظمه، از راه هندوستان مرخص خواهیم فرمود،  
که به شرف دستبوسی والدین خود مشرف گردند.  
معظم [الیه] در جواب عرض نمود که: هر گاه هزار فرزند می‌داشتیم، همگی را  
فدای شاهراه دین و دولت صاحبقرانی می‌کردم. و این دونفر غلامزاده، جان خود را  
نثار قدم میمنت لزوم خواهند ساخت.

القصه، پادشاه ربع مسکون حکام و سلاطین و عمال حساب‌الاسترضای آن بر بلاسند  
تعیین فرمود، و خاطر جمعی کامل حاصل گردانید.

\*\*\*

ساحه‌ای عجیب به وقوع انجامید، در آن اوان که خاقان گیتی‌ستان از اصل بلده  
در حرکت آمده، در چهارباغی که مشهور به خلدبرین بود، قزول اجلال به اوج هلال  
رسانید. و در آن روز سرور موفور به حضرت صاحبقران رخ داده بود، مقرر فرمود که:  
سرکردگان و سرخیلان و ریش‌سفیدان و مین‌باشیان و پانصد باشیان و یوزباشیان و ده‌باشیان  
و یساولان و نستجیان و چنداولان و ریکایان و جارچیان و جاوشان و قدیمیان به سلام  
دارای جهان حاضر گردیدند، از زمین و یسار صف بسیار از نامداران بیشمار بر روی  
یکدیگر ایستادند.

حساب‌الفرمان دارای جهان چنان قرار یافت که نقل و نبات و سایر تنقلات در  
خوانها کرده، برغازیان منقسم کردند. و در سینه‌ها و ظروف طلا و نقره اشرفی بسیار

ریخته، نیز به مردم قسمت نمودند.

در آن روز، به قدر پنج شش هزار نفر در حضور ساطع‌النور ایستاده بودند، که ناگاه چشم خاقان دوران در آن میان به شخص سیاه چهره میان بالایی بیگانه افتاد، که در پایین صف در میان جزایری ایستاده بود. به احضار آن شخص، که به قدر يك سیدان فاصله داشت، مقرر فرمود.

یساولان آن شخصی را، به نهجی که دارای زمان چهره و ملیوس او را نشان داد، گرفته به حضور ساطع‌النور حاضر گردانیدند. از آن شخص تفحص فرمود که: تو کیستی و جیستی؟ و به چه امر مهم وارد این درگاه فلک سجده گاه گردیدی؟ عرض نمود که: من از مردم اویماقم، و از طایفه هزاره‌ام، به عنوان تماشا وارد این درگاه جهانگشا گردیده‌ام.

خاقان دوران حمل بر کذب او کرده، سرکردگان اویماق را به حضور طلبید، احدی آن را شناخت.

مجدداً دارای زمان غُضُنَاك بنان نظر افکند که: هر گاه راست را بیان نازی، همین دم مقرر فرمایم، که سرورا از قلعه بدن جدا ساخته، تن را طعمه ذناب و کلاب نمایند.

آن مرد مکار، به زبان عجز و انکسار گفت: هر گاه دارای زمان قسم یاد نمایند، که نقصان جانی به من نرسانند، بیان واقع را عرض نمایم.

خاقان جم اقتدار قبول این معنی را نموده، آن مرد بدکیش عرض نمود که: فدای آستان معدلت بنیانت شوم، این فقیر از ساکین بلاد دکن، و در خدمت درویشان و جوکیان آن بلاد به سر می‌بردم، در حینی که رایات جاه و جلال به نواحی لاهور وارد گردیده، و اراده تسخیر شاه جهان آباد داشت، حسب‌الفرمان محمدشاه چنان به نفاذ پیوسته بود، که در هر جا و هر مکان و هر بلاد که جوکی ساحری و درویش بدباطنی بوده باشد، حکام و ضابطین هر بلاد ارسال درگاه جهان‌آرا نمایند.

نظر به فرموده پادشاه معظم‌الیه، چند نفر از جوکیان و ساحران بلاد دکن وارد درگاه محمدشاه گردیدند. و هر چند که پادشاه مبادی آداب از آن طایفه التماس نمود که در دفع صاحبقران دوران کوشیده و [خطر آن را] رفع نمایند، آن طوایف عرض کردند که: مقدرات ازلی چنین قرار یافته، که آن شخص بر بلاد هند تسلط به هم رساند. و هر گاه امر جهانگشا قرار یابد، ما چند نفر معاودت به جزایر دکن کرده، در آن حدود به علم سحر شاید در عرض دوسه سال احوال آن را تغییر داده، نابود و به دست طایفه ایرانیان مقتول گردد. ناچار پادشاه سابق‌الذکر آن چند نفر را مرخص [فرمود]، و این فقیر نیز در خدمت درویشان می‌بود.

استاد این فن، که مشهور به کیابوره بود، به عهده بنده و یک نفر دیگر مقرر فرمود که به اردوی صاحبقرانی وارد، و شکل و شمایل آن حضرت را ملاحظه، و از خاک

نعلین، یا از خاک سم ستور، در محل سواری صاحبقران، مثنی برداشته به نزد درویشان بریم که به‌علمی که دارند عمل نمایند. و این حقیر به‌یک نظر گیتی‌ستان رسوای عام گردیدم و ناجان در بدن و رمق در تن داشتم، از خدمت گماشتگان کریاس گردون اساس بیرون نخواهم رفت. و رفیقی که با من بود، از اردوی معلی بیرون رفته، هرگاه امر جهانگشا مقرر گردد، آن را نیز گرفته، بدرگاه جهان آرا حاضر می‌مایم. خاقان دوران، از گفتگوی آن مردك تعجب کرده، به‌عهده زادنخان سرهنگ مقرر گردید، که به‌اتفاق آن مرد آن شخص دیگر را تفحص کرده، در عرض یک‌یوم به‌نظر گیتی‌ستان رسانیدند. و هرچند از آن مردود تمییش کردند، سخنی نمی‌گفت، و خاموش ایستاده، افسون می‌خواند. حسب‌الفرمان، دارای زمان به‌قتل آن فرمان داد. آن مرد جوگی عرض نمود که: هرگاه فرمان گیتی‌ستان مقرر گردد، به‌اتفاق زادنخان سرهنگ عازم دیار دکن گردیده، آن جوگیان را بدست آورده، شاید به‌قتل بیاوریم.

و خاقان جم اقتدار همیشه اراده آن داشت، که زادنخان را به‌نواحی دکن و زیرباد هند به‌جهت تحقیقات ارسال دارد. دردم آن نامدار را به‌حضور خواسته، در خلوت سفارشات بسیار بدان کرده، با دهنظر از سرهنگان دیگر که در خدمت آن بودند مرخص، و مأمور آن امر خطیر، و عازم زیرباد هند گردانید. زادنخان نامدار، دردم خود را با وقتاً به‌صورت جوگیان و قلندران هندوستانی ساخته، امیر کشورگیر را وداع کرده، عازم آن دیار گردیدند. و در نواحی دکن به‌قدر شش‌ماه هرچند به‌اتفاق آن جوگی تفحص کردند، از ساحران مذکور اثری و علامتی نیافتند. و آن جوگی به‌اجل طبیعی در گذشت.

و زادنخان از آن وادی گذشته، عازم زیرباد هند و نواحی تبت گردید. که اشخاص آن ولایت را مشخص کرده، عازم درگاه خلافت مدار کرده، که انشاءالله تعالی من بعد قضایای آن رقمزده کلك بیان خواهد گردید.

عرض از تحریر این مقدمه جزئیه آن بود که نظر پادشاهان کیمیاست خصوص حضرت گیتی‌ستان که قدرت اله است و ناصر دوران، که به‌یک نظر کردن شخص بیگانه را در میان چندین هزار نفر تشخیص تواند داد.

\*\*\*

القصه، بعد از فرستادن زادنخان حضرت صاحبقران کیانمیر را وداع کرده، عازم دیار ایران گردید، و از آن نواحی محمدرضاخان خورشاهی بیات‌را، باموازی دوازده هزار نفر از عساکر ایرانی، به‌وکالت کابل نامزد فرمود. و میرزا سیدعلی خوشانی [را]، که در رکاب اقدس مین‌پاشی بود، به‌وزارت آن دیار سرافراز و برقرار گردانید. و عساکر منصوره [را] با عمال جدید مأمور کابل گردانید. و موکب جهانگشا از نواحی [آن] سوی زمین‌داور و شال و فوشنج میان جماعت بلوچ عازم دارالقرار قندهار، که

در این اوان اشتهار به نادرآباد یافته، گردید.

و در عرس راه عبداللهخان ۷ بدستقبال دارای زمان مترف و جمعی از طوایف مذکوره که سرپیچی کرده در جبال حصین و مکانهای متین رفته سر به اطاعت و فرمانبرداری فرود نمی آوردند، حسب الاستدعای محبتخان والیاسخان، جمعی از عساکر منصوره بدفع آن [ها] نامزد گردیدند. و در عرض مدت پنجشش یوم برخی را قتل و جمعی را اسیر [کرده]، و باقی سر به اطاعت در آورده، منقاد و مطیع دارای زمان گردیدند.

خاقان دوران، از آن نواحی وارد دارالفتح نادرآباد گردید. و غنیخان افغان، که در رکاب سعادت انجام بود، و حاجیخان ولدآن، [که] در آن ولایت توقف داشت، لوازم خدمتگزاری را به عمل آوردند.

چون از عنایات بی غایات و شفقت بلانهایات سبحانی، پادشاه صاحب اقبال به فتح و کامرانی، چند یومی نزول اجلال در دارالقرار قندهار بدواج هلال برید، فتحعلیخان کیانی را به حکومت ولایت نیمروز نامزد فرمود. و غنیخان افغان را در آن ولا حاکم بالانفراد و صاحب اختیار نویست سیمصد هزار خانوار جماعت ابتدالی و قلیجی و غیره افغانیان گردانید. و ولد آن حاجیخان را مقرر فرمود، که موازی دوازده هزار نفر از عساکر افغان را انتخاب کرده، همیشه در رکاب اقدس خدمت نمایند.

القصة، سررشته امورات و فرماتدهی دارالقرار و بلوچستان و اویماقات و غیرهم آن نواحی را حسبالواقع مضبوط گردانیده، در طاعت سعد با جیوش دریاخروش در حرکت آمده، عازم دارالسلطنه هرات گردیدند.

## ۱۴۶

### در بیان سوانحات و مقدمات نواب کامیاب رضاقلی میرزا که در خراسان از آن به شیوع پیوسته، و به قتل آوردن [نقاوه] دودمان صفوی طهماسب شاه

محرر این داستان شورانگیزه و ناقل این حکایت غم آمیز چنین بهرشته تحریر

عـ در حاشیه صفحه اضافه شده: و از روز یجشنه هفتم ماه سفر سال هزار و صد و پنجاه و یک، که روز حرکت از نادرآباد است، تا ورود به نادرآباد، دو سال و هفت روزه و مدت حرکت از شاهجهانآباد که هفتم سفر سال هزار و صد و پنجاه و دو است تا ورود به نادرآباد یکسال کامل اتفاق افتاد (ظ: از جهانگشا ص ۳۴۶) و در آنجا غره سفر ۱۱۵۵ چاپ شده، که صحیح غره سفر ۱۱۵۱ است. عبدالکریم (س ۸) ورود به قندهار را در سوم سفر ذکر کرده.  
۷- ظ: عبداللهخان بلوچ.

کشیده، ذکر می‌نماید که: چون نواب کامیاب جهاننای رضاقلی میرزا، در ارض فیض بیان در امورات فرماندهی ممالک ایران، عنان اختیار و رتق و فتق مهمات را در قبضه اقتدار خود در آورد، مدت دوماه تمام از حضرت گیتی‌ستان خیری بدان نرسید، چون سو. مزاجی به امیر اسلان خان قرخلو سردار آذربایجان داشت، او را حساب‌الرقم مقرر فرمود که صدبیک تیریزی [که] وکیل و صاحب‌اختیار آن ولایت بوده، به‌عنوان چاباری به رکاب جهاننای حاضر گردد.

چون خاطر علیقلی خان ولد ابراهیم خان متعلق به آن بود که صدبیک را نواب کامیاب به قتل بیاورد، به جهت اینکه در هنگام مجادله نواب ظهیر الانامی در داغستان کوناهای از آن به‌ظهور رسیده، آن مرد مدبر دانا از این سر رشته آگاه گشته، و در هنگام ورود موازی یک‌هزار و دوست عدد سمور اعلی به‌عنوان پیشکش به نظر ایستادگان محفل والا رسانید. و نوشته‌ای نیز در خلأ به‌غلامان خاص داد، که به‌قدر دوازده هزار تومان نقد در دارالسلطنه تبریز به هر کسی که مقرر گردد تسلیم نماید.

نواب جهاننای، در هنگام ورود آن مرد سخاوت پیشه، چون آثار جوهر و کاربینی در ناسیه آن ظاهر بنید، مجدداً [او را] به نیابت و وکالت دارالسلطنه تبریز برقرار گردانیده، مأمور آن حدود گردانید. و امیر اسلان خان را به رکاب ظفر استیاب طلبید، و از آن خدعت آن را معذور داشت.

و جمعی از کوتاه‌اندیشان و خوشامدگویان به‌جمع والا رسانیدند که حکام و ضابطین که حضرت صاحبقران در ولایات بعیده تعیین فرموده، هر گاه خدانکرده از آن حضرت خبری نرسد، گاه باشد که حکام مذکوره عنان عصیان به‌صوب وادی مخالفت بر تافته، سرکشی نمایند. نظر به‌مصلحت آن امرای بدکیش، حکام و ضابطین و عمالی [را] که در ولایت خراسان و عراق تعیین گشته بودند، معذورا، و در عوض [هریک] دیگری را نامزد و به‌حکومت و ضابطی ولایات معین فرمود. و مکرر چاباران به‌نواحی کابل و قندهار ارسال داشت، که شاید خیر معینی از خاقان گردون و قار به آن برسد، میسر شد.

جمعی فسادپیشه، به‌عرض عاکفان سده سنیه والا رسانیدند که: میرزا عبداللطیف پدر خود میرزا الغیبه را به جهت حب جاه به قتل آورد، و بسیاری از پادشاهان و فرماندهان فرزندان خود را به قتل رسانیده‌اند، که مبادا دخل در پادشاهی نمایند. و امروز ممالک هندوستان وسیع و لشکر و حشم بسیار در آن موجود [است]. و حضرت صاحبقران اگر هزارجان داشته باشد، یکی سلامت به‌در نخواهد رفت. اولی واسب آن است که الی حال [که] خبر ناخوشی نرسیده، و مردم ایران برقرار [اند] و برهم نرولیده‌اند، امورات پادشاهی خود را مضبوط باید داشت، که یاری اختلال و برهم‌زدگی احدی نتواند داشت.

نواب جهاننای فرمود که: به‌هر نحو رای شما دوستان قرار یابد، از آن قرار



مرعی و میزول خواهم داشت.

محمدحسین خان قاجار استرآبادی؟ که در آن محل در خدمت بندگان والا کمال ارادت و اخلاص داشت، به عرض والا رسانید که: طهماسب شاه را مع فرزندانش باید به قتل آورد. که هر گاه خیر ناخوشی از خاقان گیتیستان ظاهر گردد، همان جماعت سبزواری چیقۀ پادشاهی را بر سر آن نصب کرده، دعوی فرمانروایی و صاحب اختیار ی ولایات را خواهند کرد. اولی آن است که جمعی را مقرر فرمایند، که رفته همگی ایشان را به قتل بیاورند.

واز جانبین [کسانی] از قبیل رحیم سلطان مروی و محمدحسین خان کرد و امیر خان جلایر تصدیق قول محمدحسین خان را نمودند، و دوشنبه روز این کنگاش را داشتند. عاقبت الامر بندگان والا قبول این معنی نموده، به عهدۀ محمدحسین خان قاجار و اردوغدی بیگ چگنی سبزواری مقرر گردید، که رفته بندگان شاه طهماسب را با اهل آن به قتل بیاورند.

باز فلک طرح نور ریخت در این روزگار  
از اثر صنع کیست خالق پروردگار  
ابرغم آمد بیار گریه کنان چون بهار  
قطع نسل می شود از صلب همت و چار  
جامۀ نیلی فتاد بر ورق آسمان  
چهرۀ خورشید شد لاله صفت داغدار

محمدحسین خان قاجار با چند نفر دیگر خونخوار از خدمت بندگان جهانیانی مرخص، و عازم قتل آن پادشاه بیگناه گردیدند. بعد از ورود به دارالمؤمنین سبزواری، آن [خونخوار] بدون توقف به مرافقت اردوغدی بیگ چگنی وارد در دولترای آن نوابوۀ بوستان صفوی گردید. و به خواجگان خاص اعلام نمودند که: پادشاه [والا گهر] از حرمخانه به دیوانخانه شتابند، که نواب جهانیانی را سفارشات است ملفوظی، که باید به عرض مقیمان درگاه والا رسانیده، معاودت نماییم. خواجگان مذکور وارد حضور فیض گنجور شاهی گردیده، چگونگی مقدمات را معروض رای والا گردانیدند.

پادشاه سابق الذکر، اهل حرم خود را به حضور خواسته، اشک خونین از چهرۀ نازنین فروریخته، یگان یگان ایشان را علیحده دیده بوسی می کرد، و دست در گردن ایشان افکنده، و داع هذا فراق بینی و بینک می کرد.

واهل حرم همگی به گریه درآمده، عرض نمودند که: فدای اشک خونینت گردیم، مگر حادثۀ جدیدی رخ داده؟ یا اینکه از نادر گیتیستان رقم قتل ما رسیده؟

آن پادشاه والا گهر فرمود که: دیشب جدم شیخ صفی الدین را در خواب دیدم، که با پدرم و دیگر اجداد در ریاض رضوان خرامان خرامان می رفتند. پدرم در من آویخت و گفت: چرا یاد من نمی کنی، و مرا از وصال خود محروم می داری؟ که ناگاه جدم شیخ صفی الدین فرمودند که: غم مدار، و مستعد استقبال باش، که فردا شب با فرزندان و اهل عصمتش به ملاقات ما و تو مشرف خواهد شد. و من از خواب درآمدم، و از این خبری که خواجه آمده، و می گوید که محمدحسین خان قاجار شمارا می طلبد، یقین

۲- محمدحسین خان قاجار دولو، ریسی ملایفۀ یوغاری باش، و نشن سر سخت پسران آغامحمدخان قاجار. رک: بامداد، رجال ایران، ج ۱، ۳۸۸-۳۹۱.